

گزارش

مهاجرت بین شهری یکی از پدیده‌هایی است که در طی چندین دهه، چهره کلانشهرهای ایران از جمله تهران را محدودش کرده است. نبود فرصت‌های شغلی مناسب و امکانات رفاهی لازم در شهرهای کوچک، بیشترین انگیزه مهاجران برای ورود به تهران و البته دیگر کلانشهرهاست. این



مهاجرت داخلی در همه کشور‌های در حال توسعه پدیده‌ای شناست. در این کشور‌ها به‌دلیل تجمع امکانات در چند شهر و مرکزیت مکان‌های خاص، احتمال مهاجرت بالا می‌رود. تغییرات جمعیتی مؤلفه‌هایی چند را در بر می‌گیرد که بعد از باروری و مرگ‌ومیر، مهاجرت مهم‌ترین عامل ایجاد این تغییرات است. در تهران نیز این تحرکات و تغییرات جمعیتی به‌شکل چشمگیری مشاهده می‌شود. ورود اقوام گوناگون از نقاط مختلف ایران به تهران و برخورد فرهنگ‌های متنوع قومی، همان قدر که به رشد دیدگاه‌های افراد و تکثرگرایی کمک کرده، موجب تعارضات مختلف نیز شده است. عزیمت به تهران مربوط به امروز و دیروز نیست. بررسی‌ها نشان می‌دهد از سال ۱۲۴۶ شمسی این موج مهاجرتی شروع و در دهه‌های بعدی دچار افت‌وخیزهای فراوانی شده است. وقتی به آمارها مراجعه کنیم متوجه می‌شویم که تهران بزرگ‌ترین مقصد مهاجران از شهرهای دیگر است. موج مهاجرت به تهران در طول چند دهه به‌طوری بوده که به‌صورت میانگین هر سال جمعیت تهران به اندازه یک شهر زیاد شده است. این مسئله اختلالات زیادی را به همراه داشته؛ چراکه توزیع ناهمگون جمعیت، آلودگی هوا، فقر، تعارض‌های بین‌فردی، آلودگی‌های زیست‌محیطی و عدم آمادگی‌های لازم در برابر بحران‌های احتمالی راطی سال‌های متمادی در زمره مشکلات این کلانشهر بی‌سروته قرار داده است. مهاجرت به تهران از دهه‌های میانی سده کنونی، دغدغه سیاست‌گذاران، برنامہ‌ریزان و کارشناسان حوزه‌های مربوطه بوده، اما تاکنون موفقیتی حاصل نکرده و موج مهاجرت به تهران همچنان ادامه دارد. ارنست راونشتاین، اقتصاددان انگلیسی معتقد است هر اندازه عوامل جاذبه در یک منطقه بیشتر باشد، تراکم و تمرکز ناشی از مهاجرت جمعیت در آن منطقه بیشتر است و برعکس؛ چنانچه عوامل دافعه بیش‌تر از عوامل جاذبه باشد جذب جمعیت و مهاجرت به آن منطقه کمتر خواهد بود. این نظریه‌پرداز معتقد بود که عوامل جاذبه مهم‌تر از عوامل دافعه است. او همچنین ویژگی‌های مکانی و فضایی محل سکونت را از عوامل مهم در مهاجرت می‌دانست. طبق نظریه راونشتاین، تهران جزو شهرهایی بوده که جاذبه‌های فراوانش مهاجران را از همه‌سویه‌انجا کشیده است. بعد از ورود مهاجران مشاغل کاذب، حاشیه‌نشینی و برخورد‌های قومی کم‌کم در تهران هویدا شد. تاجایی که امروز کسانی که سابقه بیش از ۵۰ سال زندگی در تهران دارند را به این

کوچ تهرانی‌ها به حاشیه

پیامد مهاجرت بی‌رویه به پایتخت

سیل عظیم مهاجرت اما مسائل زیادی را برای پایتخت و ساکنان آن ایجاد کرده که پیامدهای زیادی همچون کوچیدن به حاشیه شهر از سوی بومیان را به دنبال داشته است. پیرنگ سطور پیش‌رو وضعیت بومیان تهران و تغییرات زندگی آن‌ها بعد از ورود مهاجران است.



امروز امواج سهمگینی از مهاجرت و سکونت در اشکال مختلف، تهران را در نور دیده است. اما برای اینکه بتوان تمایزی میان بومی و غیربومی قائل شد باید شاخص‌هایی را در نظر گرفت. اگر طبق تعریف‌های موجود فرد بومی را کسی بدانیم که در یک شهر متولد شده و یا سابقه بیشتر از ده سال زیستن در آن شهر را دارد، تعداد بومیان تهران همه ساکنان آن را شامل نمی‌شود. به‌طور کلی و فارغ از تعاریف خطی، بومی فردی است که نسبت به محل تولد خود حساسیت‌هایی دارد و آن مکان را موطن خویش و محل هویت‌یابی خود می‌داند. با این تفسیر بسیاری از مهاجران به تهران حتی با سابقه سال‌ها زندگی در این شهر بومی محسوب نمی‌شوند؛ چراکه خود را متعلق به تهران نمی‌دانند و به ناچار مجبور به مهاجرت به این شهر شده‌اند. آن‌ها مدام در پی فرصتی هستند تا به شهر محل تولد خویش بازگردند و ریشه‌های هویتی خود را در آنجا آبیاری کنند. البته این موضوع تنها از نظر ذهنی مهاجران را درگیر می‌کند؛ چراکه در شرایط کنونی با وجود اینکه بسیاری از شهرستان‌هایز امکانات رفاهی خوبی پیدا کرده‌اند، اما آن‌ها رغبتی برای بازگشت از خود نشان نمی‌دهند. علت اصلی این مسئله به شرایط اقتصادی ختم می‌شود. برای این دسته از افراد، تهران محلی برای کسب درآمد، زندگی موقتی (حتی بعد از چنددهه زندگی) و دست یافتن به امکانات و شرایط بهتر است. همین مسئله و رویکرد افراد نسبت به تهران، از یکپارچگی و انسجام جمعیتی ممانعت به عمل می‌آورد. افرادی که خود را متعلق به تهران می‌دانند و در آن متولد شده و رشد کرده‌اند، حالا با پدیده‌ای مواجه‌اند که آن‌ها را دچار

فرار بومیان

در مورد تعریف بومیان تهران اختلاف نظر‌های زیادی وجود دارد. از آن زمان که آقامحمدخان قاجار تهران را با ۲۰ هزار نفر جمعیت پایتخت ایران دانست و رحل اقامت در این دیار افکند، تا

رویای بی‌بازگشت روستا



اجتماعی شدن در نظر زیمل به این شکل است که فرد هم‌در درون جامعه قرار دارد و هم در بیرون آن. جامعه شهری هم پیدایش فردیت و خودمختاری انسان را رومی‌دارد و هم از آن جلوگیری می‌کند. گروه‌های سیاسی، احزاب، گروه‌های دوستی و عضویت در آن‌ها نوعی آزادی و فردیت به انسان عطا می‌کنند که نمونه‌اش در روستا وجود ندارد. روستا و شهر کوچک اجازه حرکات فردی و انعطاف تصمیم‌گیری به شخص نمی‌دهند و دائماً او را عضوی از گروه خویشاوندی و... نگه می‌دارند. در شهر تقسیم‌کار تخصصی موجب تمایز بیشتر می‌شود و تصمیمات فردی رواج پیدا می‌کند. تصمیماتی که تبعات آن تا حدود زیادی متوجه خود فرد است نه یک قوم و قبیله.

کلان‌شهری یکی از ملزومات مدرنیته است. در این‌باره زیمل پیوندهای ناگسستنی‌ای بین شهر و مدرنیته می‌یابد. شهر مدرن از نظر او جایی است که در آن فضای آشنایی به حاشیه رانده شده و فضای غریبگی به وجود آمده است. این در تقابل باضرباهنگ

جامعه



atiyeno.ir

خبر



آپارتمان‌نشینی معضل قدیمی کلانشهرها

شهر این مکان بزرگ و پیچیده با جمعیت فراوان یکی از پدیده‌هایی است که تغییرات زیادی را در زندگی بشر به وجود آورده است. نظریه‌پردازان شهری، شهر را مکانی محصور در مرزهای جغرافیایی با جمعیت نسبتاً بالا و تحرکات زیاد درونی می‌دانند. زندگی در کلانشهرها مختصات خاص خود را دارد. در شهرهای بزرگ با جمعیت زیاد، زمین به قدر کافی و با قیمت مناسب وجود ندارد تا هر خانوار بتواند مسکنی شخصی و با معیارهای فردی خود داشته باشد. همین امر معضلی به نام آپارتمان‌نشینی را ایجاد کرده که به دغدغه مهمی در زندگی شهری تبدیل شده است. حل مشکلات ناشی از این پدیده، یکی از ضرورت‌های اصلی و قابل توجه در برنامه‌ریزی‌های شهری محسوب می‌شود. آپارتمان‌نشینی سبک زندگی غالب در شهرهای بزرگ است. سبکی که در بسیاری موارد به‌خصوص از سوی مهاجران پذیرفته نمی‌شود و قواعد آن برای ساکنان جدید ناخوشایند می‌نماید. احساس عدم تعلق به شهر محل زندگی و نحوه انتقال فرهنگی نادرست مهاجران را بر آن می‌دارد تا فرهنگ جدید شهرنشینی را معایر با اصول و ریشه‌های خود بدانند و در بیشتر اوقات به آن تن ندهند. آشنایی با حقوق همسایگی و رعایت آن مسئله ساده‌ای نیست. گسترش افقی شهرها و رشد پدیده‌ای به نام آپارتمان، افراد مختلفی را از فرهنگ‌های مختلف دور هم جمع کرده که هر یک تمایل به اجرای رسوم مخصوص به خود را دارند. در عمل چنین اتفاقی به تعارض می‌انجامد و در نهایت ناراضیاتی عمومی و ناآرامی‌های بی‌حدروانی را به دنبال می‌آورد.

عدم رعایت نظم و سکوت، عدم رعایت بهداشت، درست استفاده نکردن از امکانات مشترک آپارتمان، تعامل نادرست با همسایگان و رشد خصومت پنهان در همسایگی همه و همه از مسائل آپارتمان‌نشینی در شهرهای بزرگ است. پذیرش این مسئله که آپارتمان فضایی مشترک و متعلق به چند نفر است، گام اول در داشتن یک همسایگی صحیح و منجر به آرامش در زندگی است. اما برای خیلی از افرادی که به ناچار از فرهنگ روستایی یا شهرنشینی در اشل کوچک جدا شده و به امواج تلاطم کلانشهر پیوسته‌اند، قبول این وضعیت دشوار است. غریبه بودن با فرهنگ شهر جدید، حس جدافتادگی از محل تولد و میل به داشتن فضای شخصی افراد را دچار ناسازگاری با محیط آپارتمان و ساکنان آن می‌کند. در چنین شرایطی ایجاد فضای امن برای زندگی و آسایش لازم دشوار و پیچیده می‌شود. در فضایی که به‌طور مداوم مستعد تنش است و احتمال وقوع درگیری در آن وجود دارد، آرامش در زمینی سست و ریشه می‌گیرد و به اولین باد مزاحم از بین می‌رود.

آموزش فرهنگ آپارتمان‌نشینی یکی از ضروریات زندگی امروز برای همه ساکنان شهر است. چه برای آن‌ها که زمان زیادی را در کلانشهر زیسته‌اند، چه برای کسانی که تازه به این سرزمین دودآلود با صدا‌های مهیب وارد شده‌اند. آندیشمندانی چون رابرت پارک که رویکرد جبرگرایی در شهرنشینی را دنبال می‌کنند، بر این اعتقاد هستند که آپارتمان‌نشینی و مسائل آن ناپسمانی‌های اجتماعی، خانوادگی و شخصی را افزایش می‌دهد. در مقابل عده دیگری همچون اسکار لوئیس عوامل فضای، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی را در شکل‌گیری این پدیده اجتماعی دخیل می‌دانند. به‌طور کلی پذیرفتن ریخت جدید زندگی در شهر با آپارتمان‌های مترکم و مملو از آدم نیازمند زمینه‌های زیادی است. امری که باعث می‌شود افراد با هر هویتی و برخاسته از هر جایی به یک نقطه مشترک طلایی با یکدیگر دست یابند. این نقطه مشترک در بین طبقات مختلف شهرنشین و با امکاناتی که در اختیار دارند جداگانه معنا می‌شود. بنابراین لزوم آپارتمان‌نشینی با کمترین تنش و در امنیت درک وضعیت کنونی و امکان استفاده از موقعیت موجود است. همچنین وضع قوانین عادلانه و مردم‌محور کمک می‌کند تا همگان در سایه عدالت اجتماعی بتوانند به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و آمیخته با همدلی برسند. در این میان نقش شوراهای شهر، صداوسیما و کانون‌های محلی در تقویت همگرایی بین شهروندان از اهمیت بالایی برخوردار است.

است قوای شخص را تحلیل می‌برد؛ او دیگر قادر به واکنش نشان دادن برای هر اتفاقی نیست و کم‌کم بی‌تفاوت می‌شود. از همین رو بعد از مدتی شهرنشینان در نظر ساکنان شهرهای کوچک افرادی سرد و بی‌ترحم دیده می‌شوند. انسان‌ها در کلان‌شهر به خاطر تعدد روابط و مواجهه مداوم با جمعیت زیاد بعد از مدتی تبدیل به بیگانه‌های آشنایی شوند. آن‌ها یاد می‌گیرند که نمی‌توان با همه مراوده و معاشرت داشت، اگر قرار باشد آدم با همه جمعیت به‌طور مستمر مراوده داشته باشد به اتم‌های بی‌شماری تجزیه می‌شود و از نظر روانی به وضعیت ویرانگری می‌رسد.

دیدگاه‌های دیوید هاروی و مانوئل کاستلز نیز در این زمینه قابل تأمل است. از نظر آن‌ها بیشتر نواحی روستایی از تأثیر فناوری امروزی مصون نمانده‌اند؛ زیرا فعالیت انسان باعث تغییر شکل دنیای طبیعت شده و نظمی دوباره را بر آن حاکم کرده است. امروز دیگر غذا برای ساکنان محلی و خانواده تولید نمی‌شود، بلکه برای بازارهای ملی و بین‌المللی تولید می‌شود. کسانی که در مزارع و نواحی جدا افتاده روستایی زندگی می‌کنند از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به جامعه بزرگ‌تر وابسته‌اند. از طرفی کاستلز بر نکته‌ای هویت‌بخش در شهر دست می‌گذارد؛ اهمیت یافتن هدف از طریق تلاش گروه‌های محروم برای تغییر شرایط زندگی. مجموع همه این‌ها نشان از چیزی دارد که موجب می‌شود فرد از بازگشت به روستا و شهر کوچک سر باز بزند؛ چیزی که نوعی استحاله و تبدیل شدن به انسانی دیگر است. فردی که سی سال آیشتر و کمتر از در یک کلان‌شهر زندگی کرده، دیگر فردی نیست که از روستا مهاجرت کرده و به شهر آمده بود. او حالا دارای هویت جدیدی شده، هویتی که شهر به او بخشیده و حاضر نیست به راحتی آن را از دست بدهد. او حاضر است با همه مشکلات و مصائب آپارتمان‌نشینی و دوری از محل تولد کنار بیاید، اما در آمد بیشتری برای مصرف بزرگ‌تر وابسته‌اند. از طرفی کاستلز خانه‌باغ در روستای زادگاه و گاهی گذراندن تعطیلات در آن برای پاس‌خگویی به نیاز میل به بازگشت کفایت می‌کند. بقیه ایام را اما تر جیح می‌دهد در جذابیت درخشش نئون لابه‌لای زندگی شبانه شهر، زرق و برق آسمان‌خراش و افسون بی‌نهایت زندگی کلان‌شهری غرق شود.